

بررسی پیشران تمدن نوین اسلامی از منظر نخبگان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۱۲

عبدالحسین کلانتری^۱

سید حمیدرضا بطحائی^۲

چکیده

تمدن ابرنظام مناسبت اجتماعی و پیچیده‌ترین واحد کلان اجتماعی میان انسان‌ها براساس قوانین الهی یا انسانی است. در تمدن، اجتماع انسانی هدفی بزرگ را دنبال می‌کند. اهداف انسان‌ها در تمدن، درهم‌تنیده و در ارتباط با یکدیگر و دارای کارکردهای بزرگ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، علمی و اخلاقی است. اهتمام به تمدن‌شناسی و تمدن‌سازی در ایران پس از انقلاب، همواره مورد توجه تمدن‌پژوهان بوده است؛ تا آنجا که رهبر معظم انقلاب گام دوم انقلاب اسلامی را گام تمدن‌ساز نامیدند. باید توجه داشت که تمدن‌ها دارای پیشران و نقطه‌ثقلی هستند که بدون آن، تمدن شکل نمی‌گیرد. پرداختن به این امر از این جهت اهمیت می‌یابد که پذیرش هر مقوله‌ای به این عنوان سبب تمایز تمدن‌ها و پیامدهای خاص خود در فرایند شکل‌دهی و ساخت تمدن خواهد شد. این تحقیق درصدد فهم و کشف مؤلفه اصلی تمدن نوین اسلامی از منظر نخبگان حوزوی و دانشگاهی تمدن‌پژوه است تا تصویر روشنی از این تمدن و پیامدهای آن در مقایسه با تمدن‌های دیگر بیان کند و مسیر ناهموار تمدن نوین اسلامی را هموار سازد. باید توجه داشت عامل پیشران یا منطق پویایی تمدن نوین اسلامی براساس اندیشه جامعه نخبگان دارای تنوعی گسترده است. از این رو برای یافتن پاسخ به دغدغه تحقیق، از روش تحلیل تماتیک مصاحبه‌محور استفاده شده است. مقوله‌های به‌دست‌آمده پژوهش عبارت‌اند از: ۱. مقبولیت ارزش‌ها هسته اصلی تمدن؛ ۲. اخذ مبنا، خمیرمایه تمدن؛ ۳. نیازهای اجتماعی، زیرساخت تمدن؛ ۴. نظام اندیشه‌ای، قلب تمدن؛ ۵. نظام تمایلات و ارزش‌های بنیادین؛ ۶. اراده انسانی رکن تمدن؛ ۷. شناخت تنوع و تکثر اجتماعی، نقطه عزیمت پویایی تمدن؛ ۸. درک روح زمانه، درک منطق پویایی تمدن.

واژه‌های کلیدی: تمدن، تمدن نوین اسلامی، مؤلفه اصلی تمدن، منطق پویایی تمدن.

۱. دانشیار جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)، abkalantari@ut.ac.ir

۲. طلبه سطح ۳ و کارشناس ارشد دانشگاه باقرالعلوم، bathaee.hamidreza@gmail.com

مقدمه و بیان مسئله

امروزه در جهان اسلام و بیش از این، در دنیای غرب شناخت تمدن‌ها به‌منظور تأسیس تمدنی فراگیر همواره مورد توجه جامعه‌شناسان، تاریخ‌دانان و فیلسوفان تاریخ بوده است. واژه تمدن در نیمه دوم قرن هجدهم در فرانسه مفهوم‌سازی شد و به‌معنای طراحی جامعه‌ای که در آن قوانین شهری، جایگزین قوانین نظامی شود، به‌کار رفت. در قرن هجدهم با توجه به ایده پیشرفت و با تکیه بر ایده روشنگری و مفهوم مدرنیته، مفهومی از تمدن شکل گرفت که در آن، بر تحول دنیوی و البته غیردینی و بر پیشرفت خودبنیاد انسانی تأکید شد (پهلوان، ۱۳۸۸: ۳۵۹). بدین‌سان نطفه مدرنیته در رنسانس با میل‌محوری دنیاگرایی و روی‌گردانی از اندک‌مایه‌های میراث معنوی تفکر غربی بسته شد. از این‌رو این تغییر در حقایق، تمایلات، عاطفه‌ها و احساسات در مغرب‌زمین، علوم و فناوری مدرن را به‌همراه آورد و تمدنی به‌قامت مادی ساخت. به عبارت دیگر، به تعبیر ماکس وبر، روح نظام سرمایه‌داری، اخلاق پروتستانی است؛ اخلاقی با میل به ثروت‌جویی و کسب درآمد بیشتر (وبر، ۱۳۷۵: ۵۴). این تغییر و رویگردانی از حقایق ماوراء طبیعی و معنوی عالم و دل بستن به زندگی ناسوتی دنیا و انسان‌محوری را می‌توان منطق و محور تمدن غرب دانست.

اما متفکران و مصلحان اجتماعی مسلمان با داشتن دیدگاهی هویتی در مواجهه با تمدن غرب دریافتند که یک غیر^۱، تمام زندگی آنان را به چالش کشیده است. این غیر، تمام حیات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، هویتی و فکری مسلمانان را در دنیای پرتلاطم و سکولاریزه خود، دچار پارگی کرده است. در هر گوشه از هویت مسلمانان که دست گذاشته می‌شود، گوشه‌ای از هویت غرب نمایان است. در واقع تمدن غرب با همه چیزش به سراغ مسلمانان آمده و تمام هویت او را تحت‌الشعاع قرار داده است. اگر مسلمانان بخواهند به احیای این هویت بپردازند، ناگزیر باید در قامت یک تمدن با غرب مواجه شوند و هر هویتی کمتر از قامت و اندام تمدنی به مواجهه با تمدن غرب برود، مغلوب و مسحور تمدن غرب می‌شود. نمی‌توانیم صرفاً اندیشه دینی را فربه کنیم، ولی نظام تمدنی نداشته باشیم یا این نظام نحیف باشد. کسی که تمدنی فکر می‌کند، علاوه بر دغدغه الهیاتی، دغدغه هویتی نیز دارد، پس اگر بخواهیم در برابر غرب هویت

۱. other: تمدن غرب

تمدنی‌مان را حفظ کنیم، باید نظام آموزشی، نظام اقتصادی، نظام سیاسی، نظام فکری و فرهنگی و اخلاقی مطابق با منطق و تفکر بومی و اسلامی داشته باشیم. نگاه کلان و تمدنی دیدن است که راه را برای نهادینه کردن اجتماعی یک فکر، آن هم در گستره‌های وسیع فراهم می‌کند (بابایی، ۱۳۹۳: ۱۲). با توجه به مسئله هویت فرهنگی و دینی، آنچه در کانون تمدن نوین اسلامی قرار می‌گیرد بسیار حیاتی جلوه می‌کند و به‌عنوان موتور محرک و قلب تپنده تمدن نقش خود را ایفا می‌کند. پرداختن به این امر از این جهت اهمیت می‌یابد که پذیرش هر مقوله‌ای به‌عنوان ایده هدایتگر و قلب تمدن، پیامدهای خاص خود را در فرایند شکل‌دهی به تمدن خواهد گذاشت؛ برای نمونه اگر اقتصاد مانند رویکردهای مارکسیستی قلب تمدن باشد، مسائل متفاوتی طرح خواهد شد و برای برون‌رفت از آن و رسیدن به نقطه مطلوب نظریه‌پردازی خواهد شد؛ همان‌گونه که در تجربه تاریخی و مجادلات میان اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا این نگاه در عالی‌ترین سطح ظاهر شد. بر این اساس، هر حوزه تمدنی می‌تواند تعریف متفاوتی از تمدن و انسان متمدن ارائه دهد و همان را معیار ارزیابی خود بداند. باید به این نکته توجه داشت که یافتن منطق پویایی تمدن، مانند متمایزکننده هویت‌های تمدنی است و می‌تواند ابزاری برای شناخت ماهیت، مقایسه، تعامل، گفت‌وگو و کشف منازعه‌های تمدنی قرار گیرد و مسیر ناهموار ساخت تمدن نوین اسلامی را هموار سازد.

اهداف و پرسش تحقیق

هدف از نگارش تحقیق، به‌دست آوردن پیشران تمدن نوین اسلامی است. سؤالی که این پژوهش درصدد پاسخگویی به آن است، یافتن منطق پویایی تمدن نوین اسلامی یا همان محور و موتور محرک (قلب) تمدن اسلامی است. یکی از پرسش‌های اساسی در تمدن‌پژوهی، کشف مهم‌ترین مؤلفه هر تمدن است که از آن با نام‌های مختلفی یاد شده است. فهم منطق پویایی و یافتن موتور محرک تمدن نوین اسلامی، بیانگر مسیر و هدف این تمدن است. همان‌طور که منطق و محرک تمدن غربی توسعه و بهره‌وری مادی، اومانیزم (انسان‌محوری) است، باید توجه داشت منطق پویایی تمدن نوین اسلامی و نیز سنجه، مؤلفه محوری و محرک این تمدن چیست. این تحقیق درصدد به‌دست آوردن مؤلفه محوری یا موتور محرک تمدن نوین اسلامی انجام گرفته است.

پیشینه تحقیق

در میان پژوهش‌های نگاشته‌شده در باب تمدن، کمتر موردی را می‌توان یافت که به بررسی مؤلفه اصلی و یافتن موتور پیشران تمدن به‌ویژه تمدن نوین اسلامی پرداخته باشد. در برخی تحقیقات، به‌صورت گذرا اشاراتی به این موضوع شده است. در این میان می‌توان از مقاله گفت‌وگوی تمدن‌ها و جهان اسلامی سید حسین نصر نام برد. وی در این مقاله به تبارشناسی واژه حضاره و مفهوم‌شناسی تمدن اسلامی با تمدن غربی پرداخت. او تمدن را به دو دسته سنتی و مدرن تقسیم کرد و بر این باور بود که در هر تمدن، یک ایده هدایتگر وجود دارد. او ایده هدایتگر را روحی می‌دانست که تمدن را می‌سازد. نصر این ایده را یک دین به‌معنای عام در نظر گرفت و معتقد بود ایده هدایتگر، در تمدن سنتی امری متعالی و معنوی و با غایت‌باوری در ارتباط است. در تمدن مدرن غربی، غایت‌باوری جایگاهی ندارد، اما در تمدن مدرن این امر مادی است.

کتاب پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران اثر علی‌اکبر ولایتی، با دیدی تاریخی به سیر تمدن اسلامی از صدر اسلام تا عصر حاضر نگریسته است. در این کتاب، مراحل اوج‌گیری و افول تمدن اسلامی و علل اوج و افول تمدن بررسی شده و به تأثیری که فرهنگ و تمدن اسلامی بر تمدن غربی گذاشته، اشاره می‌شود. همچنین فرهنگ اسلامی در سایه بیداری و خیزش مسلمانان در حال احیا و بازسازی تمدن اسلامی معرفی شده است. نویسنده عامل پیشران تمدن اسلامی را شکوفایی علم و هنر که متأثر از فرهنگ اسلامی است، در نظر گرفته است. همچنین می‌توان مجموعه مقالاتی را که به تبیین پویایی تمدن اسلامی اشاره دارد، نام برد:

۱. مؤلفه‌های تمدن نوین اسلامی با تأکید بر اندیشه مقام معظم رهبری (بهمنی، ۱۳۹۵: ۲۰)؛ ۲. الزامات و شاخص‌های تمدن در اندیشه موسی صدر (لکزایی، ۱۳۹۸: ۱۲۷)؛ ۳. پویایی تمدن اسلامی؛ مبانی و ظرفیت‌ها (واسعی، ۱۳۹۷: ۷۵)؛ ۴. پیشران‌های تمدن‌ساز و آینده تمدنی انقلاب (عیوضی و فلاح حسینی، ۱۳۹۷: ۲۳۰) و ...

این پژوهش برخلاف دیگر آثار، نگاهی تاریخی به تمدن ندارد و به بیان الزامات و شاخصه‌های تمدن نوین اسلامی نمی‌پردازد، بلکه با نگاهی ژرف درصدد کشف لایه‌های عمیق ارزشی و فرهنگی تمدن نوین اسلامی و موتور محرک (پیشران) آن است.

چارچوب نظری

الف) تعریف مفاهیم

منطق پویایی

پویایی خصلت چیزی است که حرکت می‌کند و دارای استعداد و توان دگرگونی در جهت برتری و پیشرفت است (انوری و همکاران، ۱۳۸۲: ۱۴۵۹).

تمدن

تمدن از واژه‌هایی است که ظرفیت معنایی فوق‌العاده‌ای دارد و به همین خاطر همواره ذهن فیلسوفان، برنامه‌ریزان و رهبران را به خود جلب کرده است. هر آنچه در جامعه‌سازی (اعم از فرد، اجتماع، سازمان‌ها و نهادها ساختارها و سیستم‌های اجتماعی و...)، جهانی‌سازی (اعم از روابط بین کشورها، جریان قدرت، جریان کار و اقتصاد، سبک زندگی و...)، آینده‌پژوهی و برنامه‌ریزی راهبردی نقش دارد، از اجزای مفهومی و معنایی واژه تمدن است. در واقع هر جامعه‌ای که بخواهد تمدن‌سازی کند یا تمدن‌ساز باقی بماند، باید به مفاهیم و واژه‌های کلیدی فوق توجه و جایگاه هر یک از آن‌ها را مشخص کند و در نقطه مقابل هر جامعه‌ای که بدون توجه به مفاهیم فوق و جایگاه آن‌ها عمل کند، دچار افول تمدنی می‌شود و در افق آینده در فضای رقابت بین تمدن‌ها حذف می‌شود. تمدن مانند بسیاری دیگر از مفاهیم علوم اجتماعی، مفهومی است که واجد بنیادهای نظری است و دیدگاه‌های مختلف، تعاریف مختلفی از آن ارائه داده‌اند. به تعبیر ویل دورانت، تمدن نه چیزی است که ذاتی انسان است و نه چیزی است که نیستی در آن راه نداشته باشد، بلکه امری است که هر نسلی باید آن را به شکلی جدید کسب کند (ویل دورانت، ۱۳۷۶: ۸). این تفاوت‌ها در تعریف تمدن ناشی از این است که برخی از محققان، تمدن را با توجه به مؤلفه‌ها، برخی مانند آلفرد وبر با توجه به ویژگی‌ها و برخی مانند ویلهم فن هومبلوت یا لپیتر با توجه به خاستگاه و قلمرو تمدن آن را تعریف کرده‌اند. در این بین، کسانی تمدن را به دوره‌های زمانی شکل‌گیری آن تعریف کرده‌اند. برخی تلاش کرده‌اند تعریفی ماهوی از تمدن ارائه دهند (آشوری، ۱۳۸۱: ۶۲-۶۶). برخی دیگر به تعریف علی آن پرداخته‌اند (روح‌الامینی، ۱۳۷۹: ۴۹). عده‌ای نیز تعریفی مفهومی از تمدن ارائه داده‌اند. برخی نیز

تمدن را با علم و فناوری یکی دانسته‌اند (گولد، ۱۳۹۲: ۲۶۷). برخی دیگر در واژه تمدن و احیای آن تنها به قدرت سیاسی اشاره داشته‌اند، اما بیشترین بحثی که در تعریف اصطلاح تمدن وجود دارد، در مورد ارتباط فرهنگ با تمدن است. از این رو برخی تمدن و فرهنگ را درهم آمیخته‌اند. گروهی نیز در تعریف تمدن، به تمایز کامل و تمایز نسبی میان تمدن با فرهنگ پرداخته‌اند (آشوری، ۱۳۸۱: ۲۱-۴۲)؛ بنابراین این اختلاف در تعاریف، به اختلاف در رویکردها (صدری، ۱۳۷۹: ۱۱) و معیارهای سنجش بازمی‌گردد؛ زیرا معیارهای سنجش، در علوم اجتماعی متفاوت است. عده‌ای بر سنججهایی تأکید کرده‌اند که قابل اندازه‌گیری باشند. از این رو خط فناوری و علم به مثابه مهم‌ترین معیارهای شناخت تمدن، عنوان شده است. البته در کنار این‌ها، معیارهای دیگری مانند وجود شهرها، وجود ناهماهنگی جمعیتی که بر اثر تقسیم پیچیده کار با هم مرتبط شده‌اند و تمرکز قدرت اقتصادی و سیاسی به مثابه ملاک‌های تمدنی مورد توجه واقع شده است. در این میان کسانی تمایل داشته‌اند تمدن‌ها را نه فقط بر بنیاد سنججهایی که به آسانی قابل اندازه‌گیری است، بلکه بر پایه تغییر و تنوع در نظام اخلاقی بازشناسی کنند (داوری اردکانی، ۱۳۸۰: ۲۶۸). با وجود همه اختلافاتی که در تعریف تمدن وجود دارد، مشابهت‌های فراوانی در این تعاریف هست که پیداکردن هسته مشترک تمدن را آسان می‌کند. بابایی از مجموعه تعاریفی که از تمدن ارائه می‌دهد، سه محور زیر را وجه جامع و هسته مرکزی تمدن بیان می‌کند:

- هر تمدنی یک جامعه است، ولی هر جامعه‌ای را نمی‌توان تمدن دانست؛
- هر تمدنی دارای خاستگاهی عقلانی است که می‌توان آن را فرهنگ آن تمدن دانست. این اصول عقلانی که در تمدن‌ها وجود دارد، ناظر به هدف از زندگی و معنایی که در ذهنیت جمعی در مورد زندگی نقش بسته است، شکل می‌گیرد، نظیر قدرت، دولت، سیاست، دین و... انسان‌ها با این استنباط مشترک از زندگی هویت واحد و انسجام به دست می‌آورند؛
- هر تمدنی دارای مجموعه نظام‌های اجتماعی مانند نظام اقتصادی، نظام فرهنگی و نظام سیاسی است. اساساً همین نظام‌ها هستند که تمامیت یک تمدن را شکل می‌دهند (بابایی، ۱۳۹۳: ۳۸).

البته هر یک از نظام‌های تمدنی دارای یک بعد نظری و یک بعد عملی و اجتماعی هستند؛ برای مثال، نظام اخلاقی یا نظام دینی یا نظام اقتصادی و سیاسی، هر یک دارای ابعادی فکری

هستند که به عقلانیت فکری و فرهنگی مربوط می‌شوند. در مقابل، هریک از ابعاد عینی و عملی برخوردارند که برخاسته از همان ابعاد فکری و اندیشه‌ای هستند که تمدن را شکل می‌دهند. از میان این دو، آنچه پایه تمدن‌ها به حساب می‌آید، نظام‌های عینی و عملی هستند که سبب به وجود آمدن یک تمدن می‌شوند. مفهوم تمدن، در واقع بیرونی‌ترین لایه زندگی اجتماعی است. تمدن‌ها در واقع سطح بیرونی و محسوس زندگی اجتماعی‌اند و به همین جهت دارای پشتوانه‌هایی نظری و فرهنگی هستند؛ بنابراین آنچه به عنوان معنای مشترک از تمدن مدنظر است، عینی و ذات بیرونی تمدن است. با جست‌وجو کردن در تعاریف فرهنگ‌شناسان و تمدن‌پژوهان مانند ویل دورانت، تافلر، شهید مطهری و علامه جعفری می‌توان بیان کرد تمدن ظهور و بروز جنبه عینی جوامع است که ریشه در فرهنگ دارد و با خاستگاهی عقلانی در عرصه سبک زندگی و تنظیم نظام‌های اجتماعی شامل نظام سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و سایر نظام‌ها براساس نظام مقبول، در جهت رسیدن به مطلوب‌ها باشد.

تمدن نوین اسلامی

منظور از تمدن نوین اسلامی، تمدنی نو در ارتباط با تمدن گذشته اسلامی است که در تاریخ، مسلمانان با افتخار از آن یاد می‌کنند. تمدن نوین از این جهت که میراث‌دار تمدن یا تمدن‌های قبلی است، با آن‌ها رابطه طولی دارد. واژه نوین اولاً بدین معنا است که این تمدن نوین، تمدنی است که قبل از ظهور با مؤلفه‌های نه لزوماً تمامیتی، بلکه نسبی و اقتضایی شکل خواهد گرفت؛ به این معنا که تحقق تمدن اسلام در عصر نوین و به اقتضای ابزار و امکانات موجود است. به عبارتی تمدن جدید به دلیل طرح مسائلی نو در قالب تقریری جدید از تمدن و برطرف کردن ضعف‌های تمدن گذشته، به دنبال ارائه الگوهای جدیدی که ساخت این تمدن را به همراه داشته و با الگوهای تمدن اسلامی به انحطاط کشیده شده است، تفاوت دارد. هرچند همین الگوهای نو مبتنی بر یک سری اصول ثابت و ریشه‌دار در سنت کهن اسلامی است (الویری، ۱۳۹۶: ۲). ثانیاً این تمدن، هویتی جداگانه و غیر از هویت تمدن موجود (تمدن غرب) دارد که به سبب وصف اسلامی بودن سبب اختلاف در مبانی و غایات با تمدن غرب می‌شود. این تمدن نوین از این جهت که بعد از ظهور تمدن مادی‌گرای غرب و انفعال چندصدساله اسلام در برابر آن شکل گرفته است، تجربه

جدیدی است که قابلیت عرض‌اندام و تقابل با تمدن غرب را دارد. به همین دلیل تمدنی نو در برابر تمدن غرب به‌شمار می‌آید. ثالثاً الگوگرفتن از تجربه تمدن باشکوه اسلامی در گذشته و نیز درس عبرت‌گرفتن از علل و عواملی که سبب انحطاط آن تمدن شد و شکل‌گیری با الگوی جدید و کارآمدتر و با رهاکردن نواقص تمدن گذشته است (رجیبی دوانی، ۱۳۹۶: ۳۲).

ب) مبانی نظری

یکی از پرسش‌های اساسی در تمدن‌پژوهی، کشف عامل پیشران و مهم‌ترین مؤلفه تمدن است. دو رویکرد کلی در مورد تمدن وجود دارد:

۱. در رویکرد اول، تمدن در دو نگاه فرایندی (پسابنیادگرایان) و بنیادین در نظر گرفته می‌شود. در نگاه فرایندی، تمدن مقوله‌ای در حال شدن است. از این‌رو تمدن پروسه‌ای ادامه‌دار است که از طریق آن، حد و مرزهایی مدام تولید و بازتولید می‌شود. این پروسه‌ها الزاماً معطوف به قدرت هستند و باید در بافت اجتماعی مناسب تحلیل شوند. تمدن اگرچه در یک وضعیت نبود سلسله‌مراتب^۱ قرار ندارند، از یک مرکزیت کلی نیز برخوردار نیستند و از این‌رو سلسله‌مراتبی^۲ هستند و از سلسله‌مراتب‌های متعددی برخوردارند. آن‌ها تمدنی به‌عنوان یک مفهوم مفرد مرتبط با پیشرفت در نظر می‌گیرند که با نهادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و عملکردهای جوامع در ارتباط خواهد بود (نوروزی فیروز و خاتمی‌نیا، ۱۳۹۲). بدین ترتیب طبق این نگاه، اندیشه پیشران و موتور محرک تمدن جایی برای بحث ندارد، اما نقدی که به این رویکرد وارد است این است که پسابنیادگرایی بر مبنای پسامدرنیسم شکل گرفته است. پسامدرنیسم به پدیدآمدن فضایی کمک کرده که در آن، نسبت‌باوری فرهنگی باور بی‌چون‌وچرای زمانه شده است. در این فضا درستی و نادرستی احکام، خواه علمی و خواه اخلاقی، بر اساس معیارهای مورد قبول فرهنگ حاکم بر جامعه، هویت ارتباطی و تاریخی تعیین می‌شود (پارسائیان، ۱۳۹۰: ۲۵). علاوه بر آن، عامل حرکت پروسه‌های تمدنی معطوف به قدرت هستند. می‌توان همین عامل قدرت در بافت اجتماعی را علت پویایی و موتور محرک تمدن دانست.

1. anarchic
2. hetvarchic

اما در نگاه بنیادین مفهوم تمدن را به صورت جمع (تمدن‌ها) برای تعریف و تمایز جوامع سیاسی، قلمرو، شاخص‌های آن و تبادل احتمالی آن با یکدیگر، بر مبنای هویت فرهنگی‌شان به کار می‌گیرند.

۲. رویکرد دوم، تمدن‌ها را دارای اجزا و عناصر و مؤلفه‌های متعدد و البته همسان می‌داند. این رویکرد تأکید دارد تمدن‌ها دارای عامل وحدت و موتور پیشرانی هستند که بدون آن تمدن شکل نمی‌گیرد. در این رویکرد آنچه تمدن‌ها را از هم متمایز می‌کند، عوامل متفاوت در مرکز و محور یک تمدن است. عامل مرکزی در تمدن غرب، چه بسا علم (تحلیل وبر) یا پول (تحلیل گنورگ زیمل) باشد و عامل مرکزی در تمدنی مانند تمدن اسلامی ممکن است دین، قرآن یا یک شخصیت کاریزماتیک مانند پیامبر گرامی اسلام (تحلیل مارشل هاجسن) یا امام و ولی باشد (بابایی، ۱۳۹۶). سید حسین نصر بر این باور است که هر تمدنی از یک ایده‌هدایتگر برخوردار است. هر تمدنی بسته به تعریفی که از خود و دیگری ارائه می‌دهد، ایده‌هدایتگر را تبیین می‌کند. نصر ایده‌هدایتگر را به عنوان روح که تمدن را می‌سازد، معرفی می‌کند (نصر، ۲۰۰۹). مهدی مظفری نیز مانند سید حسین نصر پیشرانه تمدن را به نام (معیار) تمدن معرفی می‌کند. او معتقد است هر تمدنی معیار خودش را دارد. معیار تمدن چینی با معیار تمدن اسلامی تفاوت دارد؛ همان‌طور که معیار تمدن اروپایی با معیار تمدن هندی فرق می‌کند. به بیان دیگر، معیار هر تمدنی بیانگر کارت شناسایی و دی.ان.ای آن تمدن است (مظفری، ۲۰۰۲). در مورد اینکه عنصر وحدت‌بخش و پیشران در هر تمدن چیست، نظریات مختلفی وجود دارد.

با وجود این دو رویکرد متفاوت و همچنین نظریات مختلف در مورد نقطه ثقل و مرکزی در تمدن در رویکرد دوم، باید توجه داشت که پیشران تمدن در همه جا یکسان نیست؛ ممکن است بسته به شرایط و آمیخته به زمینه‌ها و زمان، مطالبات انسانی، شرایط زیست انسانی، اراده‌های انسانی، نیازهای انسانی، مبانی معرفتی و ارزشی انسانی، پیشران‌های تمدن‌ها با هم اختلاف داشته باشند. حتی ممکن است یک تمدن خاص در طول تاریخ شکل‌گیری‌اش و در قلمرو وسیع جغرافیایی‌اش، به موجب شرایط زمانی و مکانی عوامل متعددی را به عنوان پیشران داشته باشد.

گروهی پیشران تمدن را براساس یک نظام امپراتوری می‌دانند. برخی نیز آن را براساس نگرش توحیدی در ادیان در نظر می‌گیرند. عده‌ای در سایه مفاهیم جهانی که بتواند رفتارها و افکار را کنترل کند، به دنبال آن می‌گردند.^۱ برخی از تمدن‌پژوهان پیشران تمدن را امور معنوی می‌دانند.^۲ بعضی دیگر اخلاق عرفی را پیشران تمدن در نظر می‌گیرند.^۳ عده‌ای نیز پیشران تمدن را هر چیزی می‌دانند که در غرب مدرن شکل گرفت. از این‌رو مدرنیته از آن جهت که مدرنیته است، آغاز و انجام تمدن است. اینان تمدن مبتنی بر فلسفه مادی غرب و برآمده از انقلاب‌های صنعتی را بهترین نمونه تمدن دانسته‌اند. نکته مهم این است که پذیرش هر مقوله‌ای به عنوان پیشران (موتور محرک) و قلب تمدن، پیامدهای خاص خود را در فرایند شکل‌دهی به تمدن خواهد داشت. بر این اساس هر حوزه تمدنی می‌تواند تعریفی متفاوت از تمدن و انسان متمدن ارائه کند و همان را معیار ارزیابی خود قرار دهد؛ برای نمونه اگر اقتصاد -مانند رویکردهای

۱. Jacobson, N. P. (1952). The problem of civilization, *Ethics*, 63(1), 16.

۲. میراثی معتقد است دین و امور معنوی چون سبب نرمی و لطافت در رفتار می‌شود منبع تمدن است. ر.ک: [amazlish.2004](#) سید حسین نصر ایده هدایتگر تمدن را به عنوان تعریف انسان متمدن از غیرمتمدن برمی‌شمارد. او ایده هدایتگر را به عنوان یک دین معرفی می‌کند. ر.ک: Nasr, 2009. علی شریعتی نیز پیشران تمدن را امور معنوی می‌داند. به نظر او هر جامعه متمدنی برق و ماشین و تلوزیون و اسلحه دارد. اما هر جامعه‌ای که این‌ها را داشته باشد، حتماً متمدن نیست. ر.ک: شریعتی، علی، تاریخ تمدن، نشر قلم، ۱۳۶۸، ج ۱. همین‌طور الکس دو توکویل می‌گوید تمدن هنر به هم پیوستن انسان‌ها است و اهمیت تمدن را به سطح هم‌پیوستگی که یک امر معنوی است می‌دهد. ر.ک: هانتینگتون، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی. همین‌طور فوکوتساوا یوکیچی هم در تعریف تمدن به معنای گسترده که در کنار رفاه مادی روزانه به پالایش معرفت و فضیلت نفس نیز توجه می‌کند تا زندگی بشری را به مرتبه بالاتری بکشاند؛ یعنی او برای تمدن دو سطح قائل است: سطح مادی و سطح معنوی که زیربنای تحقق تمدن است و به مثابه پیشران تمدن عمل می‌کند و براساس نیازهای موجود به صورت‌های مادی تمدن شکل می‌دهد. ر.ک: یوکیچی فوکوتساوا، نظریه تمدن، ترجمه چنگیز پهلوان، نشر گویو.

۳. کانتسنی اخلاق مدنی و عرفی (سکولار) بر آمده از جامعه مدنی را در مقایسه با اموری مانند دین، زبان، نژاد و... را مهم‌ترین عنصر بقای یک تمدن در نظر می‌گیرد. در نظر او نمونه مطلوب تمدن در گذشته، در تمدن مسیحیت لاتین محقق شد. او تمدن مسیحیت لاتین را از این جهت ارجح می‌نهد که بر یک اخلاق سکولار مبتنی بر جامعه مدنی بنا شده بود. ر.ک:

Koneczny, F. (1962). On the Plurality of the Civilizations, *Polonica Series*, No. 2, London Polonica Publications.

مارکسیستی - قلب تمدن باشد، مسائل متفاوتی طرح خواهد شد و برای برون رفت از آن و رسیدن به وضعیت مطلوب نظریه پردازی خواهد شد؛ همان گونه که در تجربه تاریخی و مجادلات میان اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا این نگاه در عالی ترین سطح خود نمایان شد. اگر دین پیشران تمدن باشد، بنا به قاعده باید شاهد ظهور تمدن یا تمدن های دینی متعددی باشیم و هر دین بر اساس قواعد و هنجارهای خاص خود تمدن هایی را بنا کرده باشد و اگر زبان یا نژاد، به عنوان پیشران تمدن در نظر گرفته شود، باید با توجه به ظرفیت های هر زبان یا نژادی شاهد تحقق تمدنی خاص باشیم. همچنین اگر اخلاق (مدنی یا الهیاتی) پیشران و موتور محرک تمدن باشد، تمدنی متفاوت تجربه خواهیم کرد.

سید حسین نصر در مورد پیشران تمدن (روح تمدن) با توجه به مثال هایی که به کار می برد، به نکته ای ظریف اشاره می کند. او معتقد است چنانچه اقتصاد به عنوان پیشران تمدن در کانون یک تمدن قرار بگیرد، تمدن سمت و سوی خاصی پیدا می کند. همچنین اگر دین به عنوان پیشران در مرکزیت تمدن مطرح شود، تمدن راه دیگری را می پیماید، اقتصاد نمی تواند به تنهایی به عنوان روح حاکم و پیشران بر تمدن قرار گیرد؛ زیرا جهان بینی و ایدئولوژی خاصی بر تمدن حاکم است که با توجه به دیدگاه های خاص آن جهان بینی، اقتصاد به مهم ترین نظام تمدن تبدیل می شود. با توجه به رویکرد دوم، مشخص کردن منطق پویایی تمدن نوین اسلامی برای ترسیم طراز افق تمدنی ضروری به نظر می رسد و بر اساس این رویکرد، در پی کشف منطق پویایی تمدن نوین اسلامی از منظر نخبگان هستیم.

روش تحقیق

این پژوهش با گردآوری اطلاعات به صورت اسنادی، کتابخانه ای و تحلیل تماتیک با محوریت مصاحبه های صورت گرفته از متفکران تمدن پژوه، به این سؤال پاسخ داده است. فرایند کامل تحلیل تماتیک را می توان به سه مرحله کلان زیر تقسیم کرد:

- تجزیه و توصیف متن
- تشریح و تفسیر متن
- ادغام و یکپارچه کردن مجدد متن

همه این مراحل همراه با تحلیل است و در هر مرحله از تحلیل، سطح بیشتری از انتزاع به دست می‌آید (اتردی-استرلینگ، ۲۰۰۱: ۳۸۵-۴۰۱). نکته قابل توجه در تحلیل‌های کیفی، استفاده از مجموعه‌ای از خطوط راهنما است و نه مجموعه‌ای از قوانین مشخص. این امر سبب انعطاف‌پذیری تحلیل برای تناسب روش با سؤال‌ها و داده‌های تحقیق می‌شود (پاتون، ۱۹۹۰: ۱۲۰). باید توجه داشت که فرایند سه‌مرحله‌ای رایج، تنها راه تحلیل نیست. از این رو هر پژوهشگری با توجه به ماهیت و پرسش‌های تحقیق خود و با توجه به تصمیمات و ابزارهایی که به کار می‌برد، می‌تواند از روش خاص خودش استفاده کند. باید توجه داشت که این روش، یک فرایند رفت‌وبرگشتی در کل مجموعه داده‌ها است.

استادانی که با آن‌ها مصاحبه صورت گرفت، همگی صاحب‌نظر و دارای تألیف در مطالعات تمدنی هستند. نخبگانی که در این پژوهش با آن‌ها مصاحبه انجام شد، عبارت‌اند از:

۱. حجه الاسلام و المسلمین حبیب‌الله بابایی؛
۲. حجه الاسلام و المسلمین حمید پارسانیا؛
۳. حجه الاسلام و المسلمین علیرضا پیروزمند؛
۴. حجه الاسلام و المسلمین احمد رهدار؛
۵. حجه الاسلام و المسلمین سید محمد مهدی میرباقری؛
۶. حجه الاسلام و المسلمین سید یدالله یزدان‌پناه؛
۷. اصغر طاهرزاده؛
۸. سید مهدی ناظمی؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۹. موسی نجفی؛
۱۰. محمد هادی همایون.

یافته‌های تحقیق

در این پژوهش که با محوریت توصیف کیفی انجام شده است، برای بازنمایی اطلاعات، توصیفی مستقیم از تعریف‌های داده‌شده مصاحبه‌شوندگان ارائه می‌شود. پرسش‌هایی که در این پژوهش از استادان پرسیده شد، درباره منطق پویایی تمدن نوین اسلامی، سنجه اصلی، مؤلفه

محوری و محرک، و عامل وحدت‌بخش تمدن نوین اسلامی است. می‌توان ادعا کرد در میان عوامل اثرگذار، پویایی تمدن عاملی است که در نقطه کانونی تمدن قرار می‌گیرد و پیشران و موتور محرک آن به حساب می‌آید. برخی از استادان، این موتور پیشران را امری مادی و معنوی^۱، برخی آن را الهیاتی و معنوی^۲، برخی انگاره‌ای و انگیزشی^۳، برخی آن را معرفتی^۴، برخی وضعیتی^۵ و برخی آن را متافیزیکی و هنجاری^۶ در نظر گرفتند. برای پاسخ به سؤال مؤلفه محوری و مرکزی تمدن یا منطق پویایی تمدن نوین اسلامی، مقوله‌هایی از مصاحبه‌ها استخراج شد که عبارت‌اند از: ۱. مقبولیت ارزش‌ها، هسته اصلی تمدن؛ ۲. اخذ مبنای خمیرمایه تمدن؛ ۳. نیازهای اجتماعی، زیرساخت تمدن؛ ۴. نظام اندیشه‌ای، قلب تمدن؛ ۵. نظام تمایلات و ارزش‌های بنیادین؛ ۶. اراده انسانی رکن تمدن؛ ۷. شناخت تنوع و تکثر اجتماعی؛ نقطه عزیمت پویایی تمدن؛ ۸. درک روح زمانه.

مقبولیت ارزش‌ها، هسته اصلی تمدن

ارزش‌ها جزو ژرف‌ترین سازه‌های فرهنگ و تمدن به‌شمار می‌روند. بنیان جامعه بر این ارزش‌ها است. ارزش‌ها نقش بسزایی در چگونگی شکل‌یابی مناسبات اجتماعی در تمدن‌ها دارند. ارزش‌ها هسته اصلی، گوهر و خمیرمایه فرهنگ هستند که تعیین‌کننده رفتار، کنش اجتماعی، آداب، رسوم، قوانین، اعتقادات، اصول مقدس و سبک زندگی هستند. دانشمندان علوم اجتماعی، قوام فرهنگ را به ارزش‌ها می‌دانند و معتقدند ارزش‌ها سازنده هویت جامعه هستند. باید توجه داشت که ارزش‌ها الگوهای رفتاری عینی و ذهنی نسبتاً پایداری هستند که مطلوبیت و مقبولیت آن‌ها از سوی افراد جامعه پذیرفته می‌شود و به‌مثابه راهنمای اعمال انسان‌ها عمل می‌کنند. مقبولیت و پذیرش ارزش‌ها، هنجارها و نظام فکری سبب به‌فعالیت رسیدن تمدن می‌شود.

۱. موسی نجفی و محمدهادی همایون

۲. حجه الاسلام و المسلمین حبیب‌الله بابایی

۳. حجه الاسلام و المسلمین محمد مهدی میرباقری، علیرضا پیروزمند و مصطفی جمالی

۴. حجه الاسلام و المسلمین سید یدالله یزدان‌پناه و حمید پارسانیا

۵. اصغر طاهرزاده

۶. حجه الاسلام و المسلمین محسن الویری

بدین ترتیب محسن الویری معتقد است:

«آنچه در تعریف تمدن حائز اهمیت است، مقبولیت و پذیرش نظام اندیشه‌ای در تمدن است. نظام اندیشه‌ای حتماً باید مقبولیت عمومی پیدا کند و به هر اندازه که مقبولیت پیدا کرد، تمدن می‌شود؛ بنابراین خیلی وقت‌ها نظام فکری مدون وجود دارد، اما مقبولیت ندارد و این تمدن درست نمی‌کند. اما اگر این نظام فکری از کنج قفس بیرون آمد، وارد متن جامعه می‌شود و مورد پذیرش قرار گرفت در این صورت می‌تواند حرکت‌زا باشد و همه چیز را متأثر از خودش به حرکت دریاورد.»

بابایی نیز تمدن را مجموعه‌ای می‌داند که داری عقلانیت و مقبولیت است. همین مقبولیت نظم معرفتی و سبک زندگی را سامان می‌دهد:

«تمدن مجموعه‌ای است که اگر دیگران آن را ببینند، اولاً آن را می‌فهمند، ثانیاً عقلانیت آن را تعقل می‌کنند. ثالثاً از آن خوششان می‌آید، یعنی مفهوم معقول مقبول. این از جمله چیزهایی است که نظم معرفتی ما را تغییر می‌دهد و نظم زندگی ما را عوض می‌کند و سبک زندگی ما را دگرگون می‌کند.»

طاهرزاده نیز تمدن را ظهور نهایی فرهنگ و مقبولیت آن در نظر داشت. البته او فرهنگ را در اینجا با مبادی فکری اسلام که منشأ حرکت افراد واقع می‌شود، مساوی می‌داند. از این رو تصریح می‌کند:

«در تعریف تمدن باید در نظر داشته باشیم که این مفهوم با واژه فرهنگ درهم تنیده است. در متون علمی تعریف مشخصی برای تمدن و فرهنگ نمی‌توان پیدا کرد. شاید در مجموع بتوان این‌طور گفت که فرهنگ همان مبادی فکری است که منشأ حرکت افراد می‌شود. این مبادی فکری در اینجا اسلام است. در تعریف تمدن از یک طرف با اشیپیلنر هم عقیده هستم که می‌گوید: تمدن ظهور نهایی فرهنگ و به مقبولیت رسیدن در جامعه است. همین‌طور در تعریف تمدن باید توجه به مدنیت، شهری و جمعی بودن طبع انسان را هم در نظر داشته باشیم. پس می‌توان گفت علت نیاز بشر به تمدن در طبع خود بشر نهفته است.»

پیروزمند فرهنگ را به دو قسمت فرهنگ مطلوب (ایدئال) و فرهنگ محقق تقسیم می‌کند.

فرهنگ محقق دارای مقبولیت و با پذیرش افراد همراه است. ایشان معتقدند:

«تمدن بدون فرهنگ وجود ندارد، اما وقتی گفته می‌شود تمدن جنبه عینی و ملموس دارد، بدین معنی نیست که فرهنگ در آن حضور ندارد. فرهنگ در آن جنبه نرم دارد. اگر بخوایم تمثیل کنیم که فرهنگ مثل روح و تمدن مانند جسد است، این روح در قالب این جسد تجلی و نمود پیدا می‌کند. فرهنگ محقق قالب تمدنی به خود گرفته است. فرهنگ مطلوب، توصیف فرهنگ است. مثل اینکه مردم باید صادق باشند، قانون‌گرا باشند، ولایی و بصیر باشند. در اینجا داریم به توصیف فرهنگ می‌پردازیم، اما وقتی از فرهنگ محقق صحبت می‌کنیم، در اینجا فرهنگ محقق قالب تمدنی به خود می‌گیرد؛ مثلاً فرهنگ محقق در قالب رفتاری، در قالب ارتباطات اجتماعی و در قالب محصولات اجتماعی، خود را نشان می‌دهد. در اینجا فرهنگ محقق، قالب تمدنی به خود گرفته است. در فرهنگ محقق، ما از قالب رفتاری در حوزه محصولات صحبت می‌کنیم. باید توجه داشته باشیم که قالب تمدنی با پذیرش همراه است.»

ناظمی نیز معتقد است:

«در تمدن باید بتوانیم تمایزات متعدد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را به وضع پیشین یا به وضع همجوار خود نشان دهیم. این تمایزات فرهنگی در یک بازه زمانی گسترده اتفاق می‌افتد. این بازه گسترده زمانی نشان از مقبولیت ارزش‌ها و هنجارها در بین نسل‌ها دارد.»

یزدان‌پناه نیز تأکید دارد:

«فرهنگ‌های باورنشده و بسط‌نیافته که در سطح اندکی از حیات اجتماعی حضور یافته‌اند، قابلیت ساخت تمدن را ندارند.»

باید توجه داشت که هویت تمدنی، داشتن نشان از مقبولیت یافتن ارزش‌ها در جامعه است. از این‌رو نجفی معتقد است:

«یکی از مؤلفه‌های تمدنی که از پیچیدگی روابط حاصل می‌شود، بعد هویتی تمدن است. این بعد هویتی، مقبولیت نظام ارزشی ما را نشان می‌دهد. اگر نتوانیم نسبت درستی با مفاخر ملی خودمان مثل فردوسی و حافظ و... برقرار کنیم، نتوانسته‌ایم هویت ملی درستی را سامان دهیم. در این صورت مقبولیت هویت تمدنی ما در بین جوانان و نسل‌های بعد کم‌رنگ می‌شود. جوانان ما در دهه پنجم انقلاب با ابزارهای فنی و همین فضای مجازی رشد کرده‌اند، ولی ما رشد نکردیم. وقتی ما رشد نکنیم، نسل‌های ما خود را با لایه‌های تمدن غرب رشد می‌دهد و

خیلی‌ها از انقلاب زده می‌شوند. فقط نام شهدا از انقلاب دیده می‌شود. می‌توان گفت به این خاطر است که ما نتوانستیم نسبت درستی با مفاخر ملی خودمان مثل فردوسی و حافظ و... برقرار کنیم. با گفتمان تمدنی می‌توانیم یک بعد هویتی درستی به نسل‌های جدید انقلاب تزریق کنیم. این بعد هویتی باید در اسم خیابان‌ها، فرودگاه‌ها، اماکن، حتی در تکنولوژی و ابزار ما هم حاکم باشد.»

اخذ مبنا، خمیرمایه تمدن

تمدن را می‌توان ظرفی برای تحقق نیازهای انسانی دانست. با پیچیده‌شدن اقتضاها و نیازهای انباشته‌شده بشر، ساختارها و نظام‌های بشری، دارای پیچیدگی شد. از این‌رو می‌توان تمدن را ظرفی برای تحقق جامع به نیازهای بشری دانست. در تحقق نیازها و در تعریف تمدن، اخذ مبنا بسیار مهم است. پژوهشگر باید مشخص کند در تمدن به دنبال چه چیزی می‌گردد. تا پژوهشگر در اخذ مبنا فکر نکند و براساس آن عمل نکند، به‌طورقطع در وادی تمدن دچار گمگشتگی و ابهام می‌شود و همین اخذ مبنا، نشان از وجود تمدن‌های مختلف براساس نظام ارزشی است.

از این‌رو بابایی اخذ مبنا را از مبانی اولیه تعریف تمدن می‌داند:

«آقای کسینجر در مورد تمدن فکر می‌کند. آقای هانتینگتون هم در مورد تمدن فکر می‌کند. حضرت امام خمینی (ره)، رهبر معظم انقلاب، سید محمد خاتمی هم دارند در مورد تمدن فکر می‌کنند؛ همین‌طور محمدرضا پهلوی هم در مورد تمدن فکر می‌کند؛ درحالی‌که ادبیات پهلوی در کتاب به‌سوی تمدن بزرگ اساساً با ادبیات تمدن در انقلاب اسلامی کاملاً متفاوت است. تمدن در اندیشه پهلوی در راستای سکولاریزیشن است، اما تمدن در ادبیات انقلاب اسلامی در برابر سکولاریزیشن قرار می‌گیرد. تمدن در اندیشه و ادبیات انقلاب اسلامی قالبی برای دینی‌کردن جامعه است، نه قالبی برای جداکردن دین از جامعه. این چند مثال نشان‌دهنده این امر است که اخذ مبنا، در اندیشه تمدنی بسیار مهم است.»

البته باید توجه داشت که این اخذ مبنا چگونه ساخته می‌شود. می‌توان اخذ مبنا در اندیشه تمدنی را در نیازهای اجتماعی، فلسفه دین و فلسفه الهیاتی دانست که پژوهشگر به آن باور دارد. به‌نظر من بخشی از شکل‌گیری مبنا معطوف به نیازهای اجتماعی، بخشی معطوف به فلسفه

دین و فلسفه الهیاتی است که محقق به آن باور دارد و بخشی به خاطر دیسیپلین شخصی فرد است که در آن استقرار دارد. تمدن صرفاً یک امر نظری نیست، بلکه می‌خواهد تحول کلان براساس نیازهای گروه‌های انسانی در جامعه ایجاد کند. نگرش جامعه‌شناختی به تمدن، در تراکم پاسخ‌ها به نیازهای انباشته‌شده بشر تعریف می‌شود. در این تعریف از تمدن اگر نتوانید به مسئله محیط‌زیست، اقتصاد، مسئله آب، رسانه یا ورزش پاسخ دهید، شما عملاً نمی‌توانید تعریف جامعه‌شناسی درستی از تمدن داشته باشید. اگر ما این نکته را در نظر بگیریم، تعریف‌ها از منظرهای مختلف و با مبانی مختلف، در شرایط و زمان‌های مختلف متفاوت است. الان نمی‌توانید تمدن مدنظر خواجه نصیرالدین طوسی را مبنا قرار دهید؛ چون تمدن صرفاً یک امر نظری نیست، بلکه می‌خواهد تحول کلان ایجاد کند. به نظر بنده تمدن، تحقق جامع به دین جامع است. این تحقق جامع، در برابر نیازهای جامعه انسانی به وجود می‌آید. منطق پویایی این تمدن نیز از خوانش‌های مختلف از متون دینی حاصل می‌شود.»

نیازهای اجتماعی، زیرساخت تمدن

باید به این نکته نیز توجه داشت که کسب توانایی تولید سبک زندگی براساس شرایط زمانه و با حفظ هسته و لایه بنیادین آن که همان بعد عینیت تمدن به‌شمار می‌رود نیز حاصل نیاز گروه‌های انسانی است.

پارسانیا نیز تمدن را ظرفی برای تحقق و ارضای نیاز می‌داند؛ بنابراین معتقد است:

«تمدن وقتی شکل گرفت، اقتضاهایی دارد و برای برآوردن نیازها، برنامه‌ها و پروژه‌هایی را برنامه‌ریزی می‌کند.»

نجفی نیز تمدن را نظام منسجم و گسترده‌ای در نظر دارد که به نیازها و پیچیدگی روابط انسانی پاسخ جامع می‌دهد. از این رو بیان می‌کند:

«زمانی که نیازها و روابط افراد پیچیدگی پیدا کرد و تبدیل به نظام شد، تمدن شکل می‌گیرد. این پیچیدگی که صرفاً در شهر صورت می‌گیرد، تبدیل به نظام‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی می‌شود. پس می‌توان گفت مجموعه ابزارها، ابنیه، نظام‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی،

تربیتی، بهداشتی، امنیتی و... که برای رفع نیازهای پیچیده انسان ایجاد و در شهر و جامعه تعبیه می‌شود، تمدن نام دارد.»

میرباقری نیز تمام مصنوعات شکل گرفته در جوامع انسانی و به عبارتی محصولات تمدنی و ابزارها را منتج از نیازهای جوامع انسانی می‌داند و معتقد است:

«علم، فناوری، ساختارها و محصولات شکل گرفته در هر تمدنی، به وجود آمده از جریان نیاز و میل به تأمین نیازهای بشری است.»

پیروزمند تمدن را محیط‌زیست عینی می‌داند که بشر برای فرایند ارضای نیازش ایجاد کرده است. طاهرزاده نیز علت نیاز بشر به جامعه را در طبع بشر نهفته می‌داند و معتقد است:

«انسان برای تکامل استعدادها و تأمین نیازهای خود، به جامعه و پیچیدگی آن نیازمند تمدن است. در تعریف تمدن باید توجه به مدنیت، شهری و جمعی بودن طبع انسان را هم در نظر داشته باشیم. پس می‌توان گفت علت نیاز بشر به تمدن، در طبع خود بشر نهفته است.»

نظام اندیشه‌ای، قلب تمدن

نظام دینی و اعتقادی، عاملی انسجام‌بخش است که خرده‌نظام‌های تمدنی را برای شکل‌گیری هویت واحد تمدنی، در هم می‌آمیزد و سیستمی هماهنگ ایجاد می‌کند. به‌طور کلی این نظام اندیشه‌ای و اعتقادی می‌تواند تمدن‌ساز باشد. از این‌رو الویری مؤلفه اصلی و محوری تمدن را نظام اندیشه‌ای معرفی می‌کند و معتقد است:

«نظام اندیشه اسلام موتور محرک، هویت‌بخش و جهت‌دهنده تمدن نوین اسلامی است. اگر تمدن باید هم فرهنگ و هم سیاست و اقتصاد باشد، تعامل این‌ها باید چگونه باشد؟ کدام باید اصل و کدام باید فرع باشد؟ این نظام اندیشه‌ای است که می‌آید و آن را بیان می‌کند.»

همین‌طور پارسانیا مؤلفه اصلی و محوری تمدن نوین اسلامی را توحید می‌داند. او تأکید

دارد:

«تمدن اسلامی در صد و دویست سال اخیر، در حاشیه تمدن غرب قدرت خودش را از دست داده و تحت نفوذ واقع شده است. بخشی از تمدن که در فرهنگ عمومی است، تحت تأثیر تمدن رقیب قرار گرفت. عده زیادی در کشورهای اسلامی و حتی ایران شیفته غرب شدند،

به دنبال غرب رفتند. تمدن اسلامی به لحاظ سیاسی دچار آسیب شد. قدرت رقیب آمد؛ سیاست ما را به هم ریخت، به اقتصاد ما آسیب زد و فرهنگ ما را با اخلال مواجه کرد. ابن خلدون معتقد است اگر شما دچار شکست شدید، زبانتان عوض می شود، مقهور می شوید. هنگامی که مقهور شدید، شیفته می شوید، وقتی شیفته شدید، فرهنگتان را فراموش می کنید، اما در کشورهای اسلامی کارد به استخوان رسیده است. این فرهنگ، ایمان و اعتقاد اسلامی اجازه دنبال‌روی از غرب را نمی دهد. بیداری اسلامی در بین کشورهای اسلامی و حتی انقلاب اسلامی در ایران، بازگشت به توحید است. به عبارتی مؤلفه اصلی تمدن نوین اسلامی حاکمیت توحید و اندیشه توحیدی است.»

رهدار این قلب و نظام اندیشه‌ای را توحیدمحوری نامید. ایشان معتقد است:

«تمدن اسلامی چون یک تمدن توحیدی است و بر مبنای توحید و خواست خدا بنا شده است، اصلی ترین مؤلفه آن توحیدمحوری است. انسانی که بر مبنای توحید اندیشه می کند، منزلت منزلت خلیفه الهی است، نه منزلت خلیفه المیمونی. این فرد غایتش برخلاف انسان غربی، لذت نیست. غایت انسان توحیدی کمال است. کارش خدایی می شود و از جنس خدا می شود و کار خدایی می کند. این توحیدمحوری سبب می شود تا طرح، ساختار، غایت و مبنای تمدن با دیگر تمدن‌ها تغییر کند؛ مثلاً الگوی حرکت انسان غربی در تاریخ بر اساس الگوی توسعه است، اما الگوی حرکت انسان اسلامی بر مبنای توحیدمحوری، الگوی تکامل است. توسعه عرضی است، اما تکامل عمودی است. توسعه روی دو علت مادی و صوری بنا می شود، اما تکامل در اصل روی علت فاعلی و غایی سوار می شود. بدین ترتیب علت غایی و فاعلی را علت هستی بخش می گویند و علت صوری و مادی را علت قوام بخش می گویند. این علت هستی بخش، در غرب غایب است؛ لذا مبدأ و معاد برایش مهم نیست، اما برای ما غایب نیست، بلکه برای ما اصل است. بدین ترتیب منطق پویایی، تمدن ما را چرایی تعیین می کند. منطق پویایی آن‌ها را چگونگی تعیین می کند.»

نجفی، مؤلفه اصلی تمدن را جامعیت اسلام معرفی کرد. او معتقد است:

«همه تمدن‌ها قدر مشترکی دارند، اما هر تمدنی یک فصل متمایزکننده نیز دارد که جوهره اصلی تمدن همین فصل است که به وسیله آن فصل، تمدن شناخته می شود. تمدن اسلامی منبعث

از فرهنگ ناب اسلامی است؛ لذا همه بنیان‌ها و بن‌مایه‌ها و اصول تمدن نوین اسلامی از متن دین گرفته می‌شود، ولی به‌نظر می‌رسد برای اینکه ابعاد تمدن نوین اسلامی به مرحله کمال برسد و شکوفا شود، به یک نیروی محرکه قوی نیاز است و این عامل از منظر ما، جامعیت اسلام است.»

البته او مصداق کامل این جامعیت را در وجود انسان متعالی و کامل که همان امام معصوم (ع) است، جلوه‌گر می‌داند (نجفی، ۱۳۹۶: ۲۳).

ناظمی مؤلفه اصلی و محوری تمدن را نفس اسلام در نظر داشت. وی معتقد است: «تمدن اسلامی یک روح واحد داشته، اما این روح واحد، در تکوین جسمش، شرایط اقتضاها و تکثرات فرهنگی مختلفی بر این روح تأثیر گذارند. پس می‌توان گفت امر فکری و ایده هدایتگر خود اسلام است، اما وقتی جسد این تمدن ساخته می‌شود، تکثرات فرهنگی بر آن تأثیر گذار می‌شود.»

همایون، مؤلفه اصلی و محوری تمدن را نظام ولایت معرفی می‌کند و معتقد است: «در حقیقت آنچه منشأ شکل‌گیری خلقت به حساب می‌آید و همه موجودات وابسته به آن تلقی می‌شوند، حقیقت امام است که بر همه عالم و موجودات سایه افکنده است. مخلوقات عالم همه تجلی و شأنی از این حقیقت اعظم هستند که در وجود مقدس پیامبر گرامی اسلام و به‌عنوان عقل کل و ائمه معصومان که در این نور حقیقت با پیامبر شریک هستند، متجلی شده است. حقیقت ولایت نزدیک‌ترین چیزی است که می‌تواند ما را به سوی خالق رهنمون کند. پس کلان‌نظریه ما در تمدن‌سازی نظام ولایت است. باید بتوانیم آن را خوب چکش‌کاری و تبیین کنیم. باید بتوانیم آن را در نظام فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خود پیاده‌سازی کنیم؛ مثلاً باید گفتمان‌سازی در مورد نظام‌های سیاسی و اقتصادی ما براساس کلان‌نظریه ولایت صورت گیرد. باید به این موضوع پرداخته شود که چگونه نظام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ما می‌تواند خود را در نظام ولایت تعریف کند. دنیا و آخرت ما طبق این کلان‌نظریه ولایت چه می‌شود. پیشرفت و توسعه بر مبنای ولایت چیست و چگونه شکل می‌گیرد.»

نظام تمایلات و ارزش‌های بنیادین

بسیاری از دیدگاه‌ها فرهنگ را به‌عنوان روح و مؤلفه اصلی تمدن مطرح می‌کنند، اما با نظر دقیق می‌توان گفت اگرچه فرهنگ، اساس شکل‌گیری عینیت‌های تمدنی است و همه الگوها، ساختارها و دانش‌ها، بستر شکل‌گیری محصولات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را در سطوح مختلف فراهم می‌آورند، فرهنگ، خود در بستر نظام حقایق و ارزش‌ها، گرایش‌ها، تمایلات و اخلاق اجتماعی شکل می‌گیرد. سهم اصلی در شکل‌دهی یک جامعه و تمدن، بعد تمایلات است. جامعه‌ای که تمایلات آن، مبتنی بر ارزش‌های اسلامی شکل گرفته است، هیچ‌گاه در اندیشه اقتصادی خود، سراغ الگوهای ربوی و نظام سرمایه‌داری نمی‌رود و بالطبع محصولات اجتماعی خاص را در حوزه‌های مختلف متناسب با تمایلات و ارزش‌های خود تولید می‌کند. غرب با تغییر در تمایلات، تغییرات خود را شروع کرد. به تعبیر ویل دورانت، پیتراک و بوکاپیو شاعر و نویسنده ایتالیایی نخستین انسان‌های عصر مدرن هستند. این دو انسان‌های هنری بودند که میل به دنیاگرایی در آثار آن‌ها به چشم می‌آید. در ایتالیا هنر مجسمه‌سازی شکل می‌گیرد و بعدها جنبش رماتیک شکل می‌گیرد. این تمایلات مادی تبدیل به فلسفه می‌شود. دکارت و کانت که پدران علم مدرنیته هستند از دل همین تمایلات بیرون آمدند.

یزدان‌پناه نیز مؤلفه اصلی تمدن را در ارزش‌های بنیادین که در لایه بنیادین فرهنگ سرچشمه دارد در نظر داشت. وی لایه بنیادین تمدن را معطوف به فضای اجتماعی می‌داند. این لایه باید بتواند خود را در لایه‌های میانی و رویین (عینیت) نمایان کند. او تأکید می‌کند:

«لایه بنیادین جهت سیستماتیک خود را امتداد در لایه میانی و لایه رویین همراه با مقبولیت عمومی می‌دهد. اینجا بعضی از مسائل آن‌قدر حساس است که با لایه بنیادین می‌توان هویت را تشخیص داد؛ مثلاً اگر اندیشه‌ای فقط دنیا را کانون قرار دهد و باوری به ماورا نداشته باشد، این اندیشه، تمام کنش‌های اجتماعی، رفتارهای اجتماعی، ساختارهای اجتماعی، زیست اجتماعی خود را براساس این بنیاد فکری سامان می‌دهد. حال اگر اندیشه‌ای خدامحوری را کانون و بنیاد قرار دهد، تمام تعاملات او باید براساس خدامحوری سامان یابد.»

او این نکته را یادآوری می‌کنند که بنیادهای ارزشی ما ریشه در معرفت‌شناسی ما دارد. معرفت‌شناسی ما کلان‌گزاره‌های بنیادین ما را شکل می‌دهد؛ برای مثال، در اندیشه خدامحور،

کلان‌گزاره ارزشی این است که باید بندگی خدا را کرد و معاد حق است. با توجه به این ارزش بنیادین (حق‌محوری) لایه‌های میانی و رویین نمایان می‌شود.

اراده انسانی، رکن تمدن

هر موجودی در نظام آفرینش، جایگاه خاصی دارد و نقش و اثر ویژه‌ای را در یک منظومه بزرگ به منصه ظهور می‌رساند. انسان به اقتضای ظرفیت وجودی خود و برای رفع نیازها و رسیدن به کمال و سعادت به وسیله قدرت اراده خود، در انجام و تحقق آن عمل می‌کند. زندگی بشر و تحولات تاریخی در مسیر زندگی بشر، بازگشت به کیف اختیار فرد می‌کند و این مشیت الهی است که به ما اختیار و اجازه داده است تا در عالم تصرف و حضور پیدا کنیم؛ بنابراین نظام اراده‌های انسانی در شکل‌گیری تمدن، نقشی اساسی ایفا می‌کند. البته پیدا است که ما نمی‌توانیم از ذیل سنن الهی و مشیت الهی که برای اداره عالم قرار داده شده است، تخلف کنیم. میرباقری معتقد است:

«در این عالم، یک نظام ولایت و تولی گسترده‌ای وجود دارد که ما و همه دستگاه‌های اراده انسانی را که روی هم ملاحظه کنیم، در مجموع، متولی به ربوبیت حضرت حق و استمداد از او هستیم و از جانب او امداد می‌شویم و با امداد الهی تکامل واقع می‌شود. حتی در دستگاه اولیای طاغوت و ابلیس هم که بیرون از دستگاه ربوبیت نیستند، آن‌ها به‌طور مستقل خلق نمی‌کنند، بلکه متناسب با پرستش آن‌ها و تقاضای آن‌ها امداد می‌شوند؛ پس بنابراین تمدن وقتی شکل می‌گیرد، نیروی انسانی و اراده‌های انسانی به‌صورت یک نظام و یک تعاملات خاص در آن حضور دارند و این‌ها تقریباً رکن و مؤلفه اصلی این تمدن هستند و خدای متعال یک مسخراتی برای اراده انسانی خلق کرده است.»

پیروزمند نیز اراده انسانی را مؤلفه و رکن اول تمدن‌سازی می‌داند. او تصریح می‌کند:

«تمدن یک پدیده انسانی و انسان ساخته است؛ یعنی اراده انسان‌ها و نوع پیوند انسان‌ها با هم. نوع توافق و تفاوت آدم‌ها در آن حرف اول را می‌زند. به همین خاطر می‌توانیم بگوییم رکن اول تمدن‌سازی یا مؤلفه اول تمدن‌سازی انسان و نیروی انسانی است.»

شناخت تنوع و تکثر اجتماعی، نقطه عزیمت پویایی تمدن

وحدت و کثرت به مثابه مسئله اصلی در فلسفه دین اسلام از یک سو و چالش مرکزی تمدن مدرن از سوی دیگر است. ضرورت وحدت در وضعیت متکثر تمدنی و تطبیق این دوسویه مدرن و سنتی، از نقاط عزیمت تبیین الگوی تمدنی در عصر حاضر است. بابایی معتقد است:

«درمورد یافتن مؤلفه اصلی و محوری تمدن، هنوز تحقیقات و پژوهش‌های ما به این حد نرسیده که بخواهد به این سؤال پاسخ بدهد. برای به دست آوردن مؤلفه محوری تمدن باید بتوانیم نسبت نیازهای اجتماعی با دین را به دست آوریم. باید بتوانیم نسبت دین و علوم انسانی را به دست آوریم. باید مشخص کنیم تمدن اسلامی نسبتش با عقل چیست. باید نسبت خود را با هویت ایرانی و اسلامی خود به دست آوریم. باید نسبت تمدن اسلامی و فرهنگ ایرانی را به دست آوریم. نیازهای اجتماعی خود را و دیگر مسلمانان را بشناسیم و براساس آن، باید مؤلفه اصلی و محوری تمدن را مشخص کنیم. برای به دست آوردن این مؤلفه، باید حالا حالا کارهای پژوهشی صورت بگیرد؛ چون تمدن یک معجون پیچیده‌ای است. اگر بگوییم تمدن اسلامی محورش این است، جواب نمی‌دهد. شما اگر به این سؤالات و نسبت‌ها جواب ندهید یا اگر یک جواب ساده پیدا کنید و این جواب ساده کار شما را در تمدن‌سازی تبدیل به نوعی از تقلیل‌گرایی می‌کند. به نظر من یکی از مهم‌ترین نیازهای ما که هنوز به آن پاسخ داده نشده است و اگر بی‌پاسخ بماند، نمی‌توانیم نرم‌افزار و ویندوز تمدن را بالا بیاوریم، بحث تنوع و تکثر در گذشته و حال جامعه ایرانی اسلامی است. اگر تکلیف این تکثر را مشخص نکنیم، به لحاظ فکری و برنامه‌ای جامعه ایرانی و اسلامی ما دچار گسست و پارگی می‌شود. یکی از نیازهای امروز ما ایجاد تمدن نوین اسلامی است، اما نمی‌دانیم تمدن شیعی می‌خواهیم درست کنیم یا تمدن اسلامی. شما با چه منطقی می‌خواهید در دنیای اسلام عرب و عجم را جمع کنید؟ شیعه و سنی را جمع کنید. مسیحی و مسلم را جمع کنید. چگونه مالایی را با ترک جمع کنید و هزاران گسست و... و بعد اتفاق جدیدی که در دنیای اسلام از دویست سال به این طرف داریم، سنت و تجدد را چگونه جمع کنید. این‌ها مدام به ما برش زده و الان نمی‌دانیم چسب تمدنی ما کجا است. بخواهیم دست به دین بزنیم، یکی مدعی تحریف آن [می‌شود] و دیگری شما را متهم می‌کند. شما با خوانش‌های مختلف و قرائت‌های مختلف در این وضعیت ژله‌ای،

چطور می‌خواهید تمدن توحیدی داشته باشید. به‌نظرم یکی از نقطه‌های عزیمت‌های پویایی، دقیقاً عملیات در بستر حقیقت تنوع و تکثر اجتماعی و فرهنگی است.»

درک روح زمانه، درک منطق پویایی تمدن

طاهرزاده با نگاه وضعیتی به تمدن می‌نگرد. ایشان معتقد است باید افراد جامعه روح حاکم بر اراده‌ی الهی را درک کنند. درک این روح نشانگر منطق پویایی یک تمدن است. باید توجه داشت که روح حاکم در فرهنگ غربی و پدیدآمدن تکنیک‌های آن، روحی است که در اختیار نفس اماره قرار می‌گیرد و موتور محرک آن، علم ارضای نیازهای سرکش بریده از خدا است، اما درک روح حاکم بر اراده‌ی الهی حکایت از تمدن نوین اسلامی دارد. در همین راستا، او معتقد است:

«تمدن با روحی که خداوند بر تاریخ و ملتی می‌وزد، شروع می‌شود و طبق فرایندی که همراه با قبض و بسط است، به‌مرور خود را در مناسبات جدیدی ظاهر می‌کند که غیر از مناسباتی است که در تمدن قبلی بوده است و به همین جهت نباید از قبض آن تمدن جدید مأیوس شد که چرا به‌راحتی همه‌ی ابعادش شکوفا نمی‌شود. باید به ذات تمدن که در تاریخ جدید ظاهر می‌شود توجه کرد. اساساً بحث تمدن، بحث تمدن‌سازی نیست، بلکه درک زمانی است که حکایت از زمان دیگری غیر از زمان گذشته می‌کند. تفکرکردن درباره‌ی زمانه، به‌معنای درک آن چیزی است که شواهد تاریخی به آن اشاره می‌کنند. تمدن اسلامی نظر به استقبال ملت دارد از شکل‌گیری جامعه و روابط انسانی که با رهنمودهای وحی الهی محقق می‌شود.»

نتیجه‌گیری

انسان‌ها برحسب نیازها، تمایلات و ارزش‌های بنیادین، اراده‌های انسانی، درک اراده‌ی الهی، شناخت تنوع و تکثر اجتماعی، جغرافیا، طبیعت و موقعیتی که در آن زندگی می‌کنند، دست به کنش می‌زنند. بسیاری از کنش‌های انسانی، معطوف به اندیشه و ارتباط انسان با انسان و همچنین ارتباط انسان با طبیعت همچنین ارتباط انسان با خدا است (اگر در فرهنگ و اندیشه‌ای معنادار است) و این سبب می‌شود که انسان تعاملات ویژه‌ای رقم بزند و پدیدارهای اجتماعی معنا پیدا کند. با توجه به کنش‌ها و نگاه انسانی، باید به این نکته توجه داشت که هسته‌ی مرکزی و مؤلفه‌ی اصلی کنش‌های انسانی در ساخت تمدن نوین اسلامی، حقایق و معرفت است. انسان

نخست حقایق را می‌یابد و براساس آن تصمیم می‌گیرد. دین در ابتدا به ما حقیقت را نشان می‌دهد و می‌گوید واقعیت وجود دارد. ایمان به حقیقت، نطفه شکل‌گیری معنا و هویت بین‌الذہانی افراد انسانی است. بدین ترتیب کنش‌های انسانی برحسب این موقعیت واقعی صورت می‌گیرد، اما در بین تمدن‌پژوهان، افق‌ها به منطبق پویایی تمدن دارای اختلافاتی است که در این پژوهش به آن اشاره شد. نداشتن توجه کافی به تحقیقات و پژوهش‌های بنیادین برای به دست آوردن منطبق پویایی تمدن نوین اسلامی و جزیره‌ای‌اندیشیدن در تمدن‌پژوهی، موجب گسست و پارگی‌های فراوانی در تمدن‌پژوهی شده است. پیداکردن چسب تمدنی، برای ایجاد تمدنی توحیدی برحسب تنوع‌های فرهنگی، دینی، ملیتی، قومیتی و اعتقادی بسیار سخت و نیازمند تحقیقات گسترده و ایجاد گفتمان تمدنی بین اندیشمندان است.

منابع

- آگ برن و نیم کوف (۱۳۵۴). *زمینه جامعه‌شناسی*. ترجمه امیرحسین آریان‌پور. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- انوری، حسن و همکاران (۱۳۸۲). *فرهنگ بزرگ سخن*. جلد اول. تهران: سخن.
- چنگیز پهلوان (۱۳۸۸). *فرهنگ و تمدن*. تهران: نشر نی.
- وبر، ماکس (۱۳۷۵). *اخلاق پروتستان و روح نظام سرمایه‌داری*. چاپ دوم. تهران: انتشارات سمت.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۸). *جستاری نظری در باب تمدن*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ویل دورانت (۱۳۷۶). *تاریخ تمدن*. ترجمه احمد آرام. جلد اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- داریوش آشوری (۱۳۸۱). *تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ*. تهران: نشر آگه.
- روح‌الامینی، محمود (۱۳۷۹). *زمینه فرهنگ‌شناسی*. چاپ پنجم. تهران: نشر عطار.
- گولد، جولیس و کولب، ویلیام (۱۳۹۲). *فرهنگ علوم اجتماعی*. ترجمه باقر پرهام. چاپ سوم. تهران: نشر مازیار.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۰). *تمدن و تفکر غربی*. تهران: نشر ساقی.
- صدری، احمد (۱۳۸۰). *مفهوم تمدن و لزوم احیای آن در علوم اجتماعی*. تهران: نشر هرمس.

- بابایی، حبیب‌الله (۱۳۹۳). *کاوش‌های نظری در الهیات و تمدن*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- بابایی، حبیب‌الله (۱۳۹۶). *تنوع اسلامی در فرایند تمدنی*. *فصلنامه نقد و نظر*، ۲۲ (۸۸)، ۴-۲۷.
- نوروزی فیروز، رسول و خاتمی‌نیا، فضا (۱۳۹۲). *گزارش کتاب هویت تمدنی، تولید و بازتولید تمدن‌ها در روابط بین‌الملل*. *آیین پژوهش*، ۷ (۱۴۱)، ۶۷-۸۲.
- نجفی، موسی (۱۳۹۶). *تمدن رضوی: مؤلفه‌های تمدن‌ساز در مکتب سیاسی امام رضا*. اصفهان: نشر آرما.
- روسو، ژان ژاک (۱۳۸۰). *قرارداد اجتماعی*. تهران: نشر آگه.
- طاهرزاده، اصغر (۱۳۸۹). *تمدن‌زایی شیعه*. اصفهان: نشر لب المیزان.
- پارسانیا، حمید (۱۳۹۰). *جهان‌های اجتماعی*. تهران: نشر فردا.
- کوش، دنی (۱۳۸۹). *مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی*. تهران: سروش.
- الویری، محسن و صفری، عباس (۱۳۹۶). *کاربست تاریخ برای ایجاد تمدن نوین اسلامی در اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای، مجموعه مقالات نخستین هفته علمی تمدن نوین اسلامی*. جلد سوم. بی‌جا: شرکت چاپ و انتشارات.
- خزایی، علی، خسروی، محمدرضا و رجیبی دوانی، محمدحسین (بی‌تا). *مؤلفه‌های نیل به تمدن نوین اسلامی در آثار و اندیشه‌های امامین انقلاب اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی*.
- aa S. .. 2009.. “vvvllaaiaona aaalogue and the aaaamcc Woddd’ In Al-Idrus Mohamed Ajmal Bin Abdul Razak (Ed.), *Islam Hadhari: Bridging Tradition and Modernity*, Kuala Lumpur: International Institute of Islamic Thought and Civilization (ISTAC)
- Koneczny, F. (1962). *On the Plurality of the Civilizations, Polonica Series, Vol. 2, London: Polonica Publications.*
- Cox, R. W. (2002). *Civilizations and The Twenty-First Century: Some Theoretical Considerations*, In: Mehdi Mozaffari (ed.), *Globalization And Civilizations*, Routledge.
- marchinkowski, from esteban to ayutthaya, 2005
- Mozaffari, M. (Ed.) (2002), *Globalization and Civilizations*. Routledg.
- Attride-Stirling, J. (2001), *Thematic Networks: An Analytic Tool for Qualitative Research. Qualitative Research, 1(3)*.
- Patton, M. Q. (1990). *Qualitative evaluation and research methods*. Thousand Oaks, CA: Sage